

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پایگاه اینترنتی
صادقین
معرفی آثار عالم ربانی آقای حاج سید حسین یعقوبی قائمی مدظلہ العالی

... پس از ملاقات با رفیق شفیق جناب آقای نجابت به حرم مطهر حضرت ابا عبد الله علیه السلام مشرف شدم و در آن محل استجابت دعا به غوث زمان و کشف انام و خلیفه‌ی رحمان، امام انس و جان، ملجأ درماندگان و پناه مستضعفان و قاصم جباران و نابود کننده‌ی جهل و کافران، مهدی صاحب زمان - علیه صلوات الله الملك المنان - متوسل شده، با عبارات ساده و عامیانه چنین عرض کردم: آقا! امام زمان! من می‌دانم که شما زنده‌اید، صدایم را می‌شنوید و می‌توانید جواب حقیر را بدهید، به من بفهمانید که آیا باید مانند سایر طلاب فقط درس بخوانم یا هدف و راه دیگری نیز هست، و چنانچه راهی دیگر هست بنده را هدایت فرمایید.

همان شب در عالم رؤیا دیدم در مدخل مهمان‌خانه‌ی بزرگی ایستاده، آقای نجابت هم سمت راست حقیر می‌باشد. در این هنگام از داخل مهمان‌خانه سیدی به طرف ما آمده، همین که به ما رسید خطاب به آقای نجابت کرده، فرمود: آشیخ چه‌طوری؟ ایشان گفت: الحمد لله بد نیستم. آن سید فرمود: ما که تمام بیست و چهار ساعت با مولا خوشیم! و بعد نگاهی به حقیر افکنده، به وی فرمودند: ایشان را مواظب باش. در این حال از خواب بیدار شدم.

پس از ملاقات با آقای نجابت خواب خود را نقل کرده، نشانه‌هایی را که از آن سید در نظر داشتم بیان نمودم. و با اینکه قبلاً او را ندیده و اسمی از ایشان نشنیده بودم فرمود: کسی که شما او را در خواب دیده‌اید عارف بزرگوار جناب آیت الله حاج میرزا علی آقا قاضی هستند و شما حتماً باید ملاقات ایشان را دریابید. سپس ملاقات حقیر را در نجف اشرف وعده فرمود.

پس از چندی به نجف اشرف - علی مشرفها آلاف التحية والسلام - مشرف شده، شب را در مدرسه‌ی صدر مهمان جناب شیخ شدم. و در همان شب در عالم رؤیا مجدداً دیدم که بنده با آقای نجابت در یک ایوان کوچک مقابل شخصی نشسته‌ایم و هر سه نفر با لباس ارتشی و دارای درجه‌ی سرهنگی هستیم، اما سمت‌ها فرق دارد. آن آقای که خدمت‌شان هستیم شاه و حقیر طبق رسوم شاهانه‌ی قدیم وزیر دست راست و جناب شیخ وزیر دست چپ اوست. و در عین حال که می‌دیدم حقیر از آداب و رسوم جنگ اطلاعی ندارم و وزیر دست چپ تا حدودی از این امور با اطلاع می‌باشد، لکن شاه می‌خواهد مرا برای جنگ بفرستد. بنده از وضع خود شرمند بوده، با خود می‌گفتم: چگونه سمت من از وزیر دست چپ بالاتر است در حالی که اطلاعات او را ندارم! شاه نیز دستورات جنگ را به او می‌داد که ایشان به من بگوید. دستورات صادر گردید و حقیر مشغول جنگ شده، در همین حال از خواب بیدار شدم.

خواب را به جناب شیخ نگفتم و زیارت آن مرد بزرگ قدس سره همان روز نصیب گردید. ابتدا متوجه خوابم نبودم، اما لحظاتی بعد متوجه شدم که وضع ایوان و جلوس ما درست به همان صورتی است که در خواب دیده بودم و دستوراتی هم به شیخ فرمودند که به بنده بگوید.

در وقت ملاقات نسبت به آن عالم ربانی حالتی به من دست داد؛ همین که نگاهم به ایشان افتاد متوجه شدم مانند چنین سیدی تا کنون ندیده‌ام و در خیالم گذشت که ایشان امام زمان می‌باشند! بعد با خود گفتم: اسم شریف و نسب بزرگوار امام - عجل الله فرجه - معلوم است و با اسم و نسب این آقا تناسبی ندارد. سپس با خود گفتم: لابد نایب خاص آن حضرت هستند. باز هم دیدم درست نیست؛ زیرا طبق دستور امام علیه السلام بعد از نواب اربعه - رضوان الله تعالی

علیهم - تا روز ظهور نایب خاصی برای آن حضرت نیست؛ لذا متحیر ماندم که برای ایشان چه مقامی معتقد باشم، چون ایشان را مانند سایر علما نمی‌دیدم و امتیاز آشکاری در درون خود برای ایشان می‌یافتم. ناچار به این مقدار قانع شدم که ایشان با امام زمان ارتباط باطنی دارند و از این عقیده نتوانستم بگذرم. در حالی که من در این افکار بودم ایشان با شیخ در حال عتاب بوده و با تندی می‌فرمودند: سواد چیز خوبی است! فهم و ادب خوب است! و از این قبیل مطالب. اما علت این‌گونه عتاب‌ها معلوم نبود، لکن بعد که خود شیخ فرمود معلوم شد به این جهت بوده که در وقت وارد شدن به منزل و تشریف به خدمت ایشان شیخ از بنده جلوتر راه می‌رفته است؛ زیرا جناب قاضی - اعلی الله مقامه الشریف - نسبت به خاندان و ذریه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احترام زیادی قائل بودند.

به هر حال، پس از خطاب و عتاب، شیخ عرض کرد: آقا! ایشان آمده‌اند از شما دستور العملی بگیرند. ایشان نگاهی به بنده افکنده، فرمودند: به این زودی! و ساکت شدند.

با این کلام انقلاب عجیبی در درون حقیر به وجود آمد، به طوری که گویا با خود حرف می‌زدم و می‌گفتم: «به این زودی» یعنی چه؟ مگر به طرف خدای متعال رفتن وقت می‌خواهد؟ هر وقت حرکت کنی زود نیست! اینها چه می‌گویند؟ اینها از امام علیه السلام فیض می‌گیرند من هم می‌روم از خود آن حضرت دستور می‌گیرم و دیگر با اینها کاری ندارم. بعد از لحظاتی مجدداً به بنده نگاهی کرده، فرمودند: من با اینکه کسی را که مجتهد نباشد نمی‌پذیرم، اما شما را استثناءً بدون استخاره و استشاره می‌پذیرم و فعلاً چند دستوری می‌دهم تا بینم چه می‌شود. و دستوراتی چند لطف فرمودند. بعدا خوابی را که دیده بودم برای جناب شیخ تعریف کردم. طبق گفته‌ی شیخ ایشان خواب را برای آقای قاضی قدس سره نقل کرده بود و آن جناب فرموده بودند:

درست است، عالم مثال را دیده است. شیخ پرسیده بود: یعنی ایشان هنوز هیچ کار نکرده، از من بالاتر است؟ جناب قاضی فرموده بودند: بلی، ایشان سید است.

اما بنده با اینکه از ایشان خیلی خوشم آمده بود، لکن از شنیدن عبارت «به این زودی» کأن ایشان را رفیق راه خود ندیدم و مطلوب خود را آنجا نیافتم؛ زیرا مطلوب درونی بنده عشق و محبت خدای متعال بود و اینجا از مجاهده و ریاضت صحبت می‌شد.

آنگاه از خدمت ایشان برخاسته، بیرون آمدم، در حالی که خیلی منقلب بودم. از نجف اشرف به قصد تشریف به مسجد کوفه رفته، از آنجا با پای برهنه به سوی مسجد سهله که در آنجا طبق نقل، عده‌ی زیادی به شرف ملاقات حضرت بقیه الله - روحی له الفداء - نایل گشته‌اند حرکت کردم و حال تضرع و ابتهال عجیبی داشتم.

گر چه در آن وقت توجه نداشتم، ولی بعدا معلوم شد که این انقلاب و التجاء در اثر ملاقات آن عارف سبحانی و عالم ربانی بوده است؛ زیرا ملاقات خاصان الهی و شیعیان علوی حتی اگر از روی معرفت هم نباشد فوزی عظیم و سعادت‌ی بس بزرگ است. و چه بسا مقصود از روایات در مورد طلب اتقیا و کوشش نمودن در ملاقات با آنها - ولو عمر انسان در این راه به آخر برسد - ملاقات با چنین اشخاصی باشد یا لااقل، اینان از نمونه‌ها و مصادیق آن روایات باشند. چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«... و اطلب مؤاخاة الاتقیاء و لو فی ظلمات الارض و إن أفنیت عمرک فی طلبهم...»

به هر حال، در مسجد سهله تضرع نموده، گر چه به شرف ملاقات نایل نگشتم؛ زیرا در آن وقت اصلاً آمادگی نداشتم، اما این خانواده - سلام الله عليهم - کسی را از در خانه‌ی خود محروم نمی‌کنند و همین قدر که خدای متعال توفیق تمسک و توسل به آن بزرگواران را عطا فرمود، هر کسی را به قدر لیاقت او بهره‌مند می‌کنند و به قول بعضی از برادران معاصر: اگر تشنه بود سیرابش می‌کنند و الا او را تشنگی می‌بخشند. فثبتنی الله ابدا ما حییت علی موالاتکم و محبتکم و دینکم. در مراجعت از مسجد سهله وارد مسجد کوفه شده، در مقام آدم صفی الله یعنی جایی که آدم ابو البشر توبه‌اش قبول درگاه اله قرار گرفت به نماز ایستادم و حالت توجه خاصی در نماز پیدا کرده، چنان لذتی از آن نماز بردم که مدت‌ها از تصور آن ملتذ می‌شدم و به برکت امام عصر - ارواحنا له الفداء - متوجه شدم که این، یکی از عنایات خفیه‌ی آن ملجأ انام و کهف زمان بوده است.

توفیق زیارت آن عارف ربانی جناب حاج میرزا علی آقا قاضی قدس سره نیز تنها یک بار دیگر در مرض فوت آن مرحوم در حالی که علما و اخیار اطرافش را گرفته، ایشان در حال نزع بودند نصیب شد. در اینجا نکته‌ی قابل توجهی را باید متذکر شوم: قبل از ملاقات با آقای قاضی قدس سره یکی از اساتید که نزد او درس می‌خواندم همین‌که متوجه شد می‌خواهم خدمت ایشان مشرف شوم خیلی سعی کرد که بنده را از ملاقات با آن مرحوم منصرف کند. و از مطالب باز دارنده‌ای که می‌گفت، یکی این بود که اینها سواد ندارند و مراجعه به اشخاص بی‌سواد صحیح نیست. این کلام باعث عقده‌ای شد که اثرش اندکی در دلم باقی مانده بود.

آن مرد خدا - که رحمت بی‌پایان حق بر روح پاکش باد - با اینکه در حال احتضار بود و نفس در گلو و سینه‌اش صدا می‌کرد، کأنّ خواست این عقده را از دل من برطرف سازد؛ لذا در حالی که چشم‌های شریفش روی هم بود به جناب آقای قوچانی امر فرمود تا کتاب علمی بسیار مشکلی را که نام آن در خاطر من نیست و عبارات و لغات پیچیده و سختی داشت بخواند و با اینکه در آن وقت ادبیات حقیر نسبتاً خوب بود و اکثر عبارات عربی را می‌فهمیدم برای بنده اصلاً مفهوم نمی‌شد.

جناب قوچانی در حالی که همه‌ی حضار به استثنای حقیر از فضلی حوزه بودند با صدای بلند مشغول قرائت شدند و به محض اینکه عبارتی را غلط می‌خواندند، جناب قاضی قدس سره در حالی که گاهی صدای خُر خُر از ایشان شنیده می‌شد که علامت خواب یا نزع بود، فوراً غلط ایشان را متذکر شده، می‌فرمود: شیخ عباس! این طور بخوان. بنده متوجه شدم گویا ایشان به من می‌فهمانند که گرچه سواد بدون تقوا و معرفت ارزشی ندارد، اما آن شخص که به تو گفت: قاضی بی‌سواد است اشتباه کرده است.